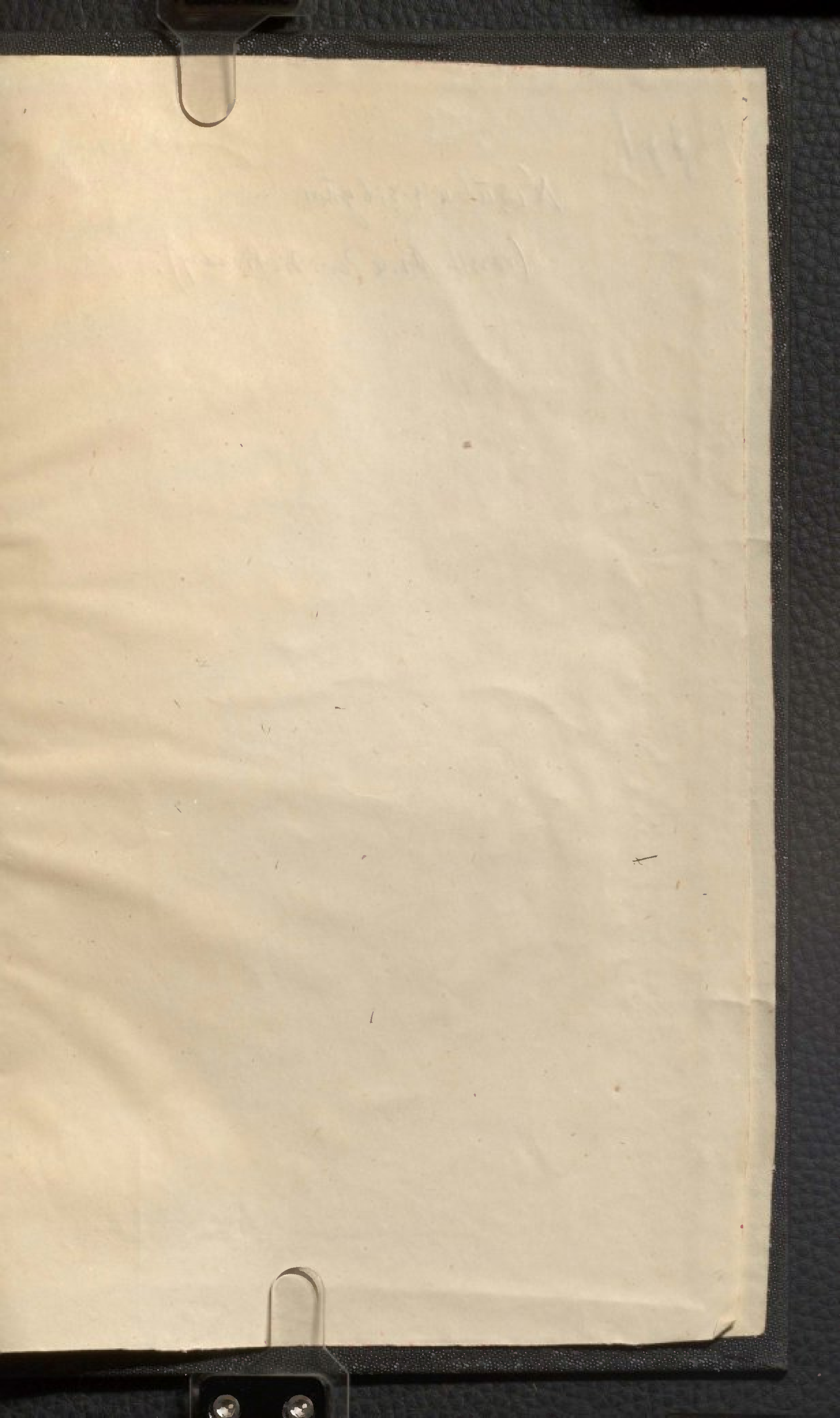
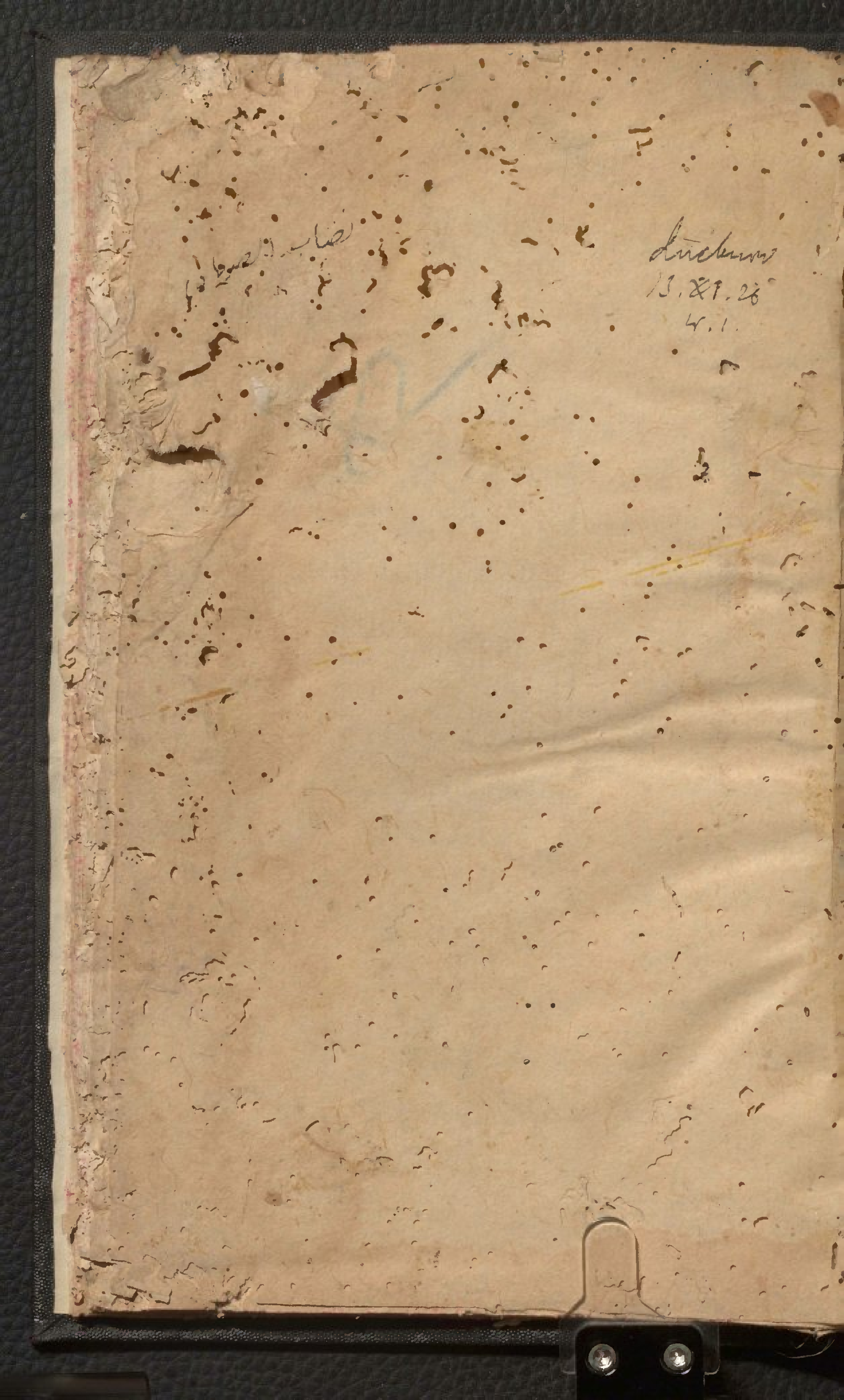


111

Niṣābu'ṣ-ṣibyān.

(versif. Ar. & Pers. dictionary).







در تحریر لوازمات اشیا

اسب و گاو و بز و دگر جاموس ... راس خوانند اهل فارس و طوس

مردم و هم شتر نفر دانند ... این دو را در لسان یکی دانند

فیل زنجیر خواه ماده و نر ... فص فیروزه نیز دانه در

لعل و یاقوت قطعه میخوانند ... هم زمرد بان نمط دانند

خشت قالب بدان و شقه قنات ... تیر دسته شنو بوای خوش ذات

زوج صندوق قالی و پاپوش ... توپ ضرب است دار از من گوش

قبضه بندوق و جمدهر و خنجر ... تیغ را هم بدان بشیح صدر

باز و جره و بحری و باشه ... شکره شاهین چه دست ای شه

این همه را نویس قلاده ... شیر و گربه پلنگ نو ماده

هم سیه گوش زمره هر سه ... لیک در حیرت است زینها به

چیرم ادهوری کتاب را میدان ... اینهمه را تو جلد اظهر خوان

فوطه و پایجامه هم دستار ... عددی دان توای ذوی الاقدار

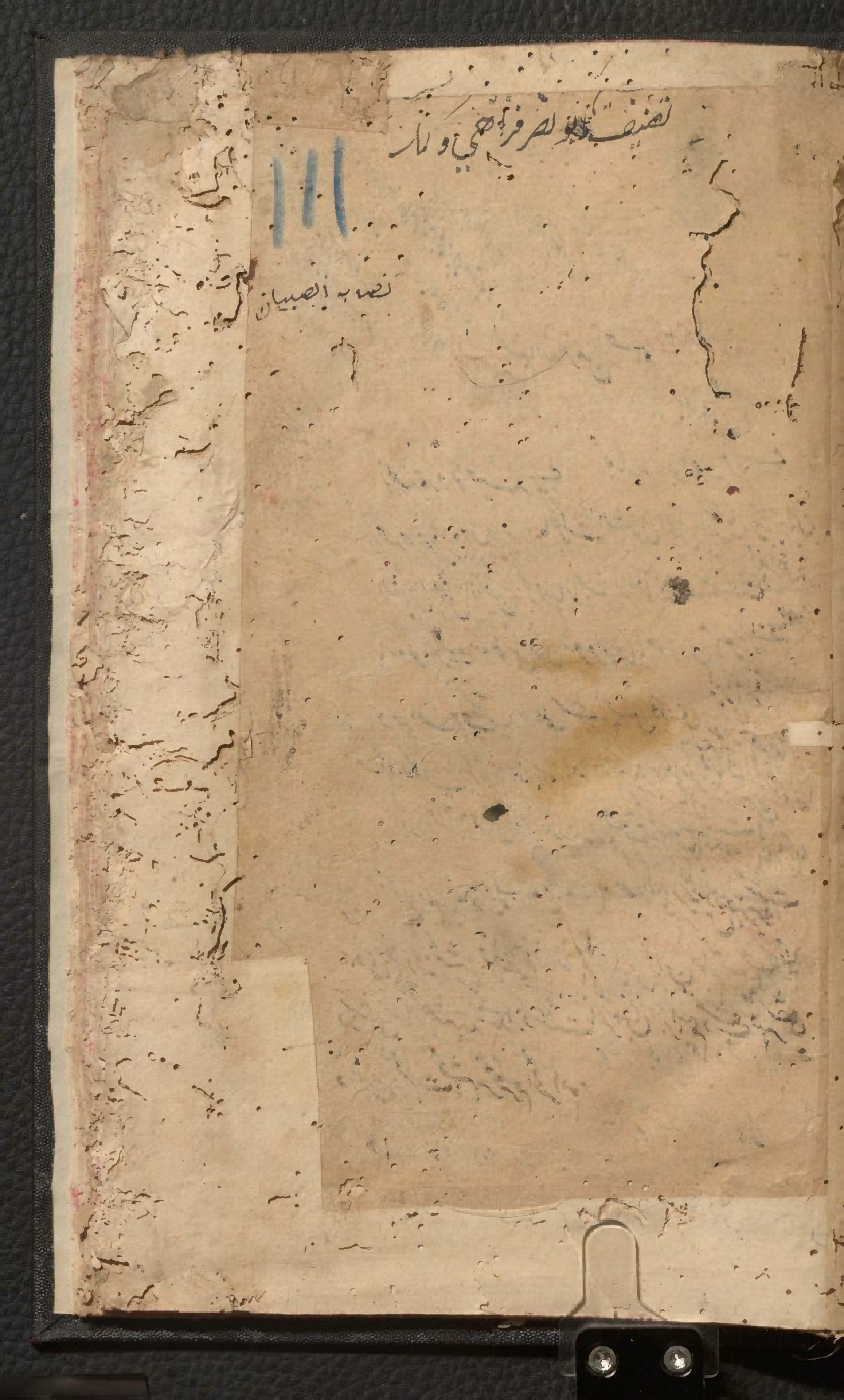
توپ میدان توای مسعود را ... خیمه و جامه کودری و قبا

اینهمه را تهان ها تحفه و صاف ... طاق هستند ای ذوی الاوصاف

هسته مخمل دگر درای باف ... نیز زربفت ای ذوی الالطاف

شامیانه عرابه دان منزل ... کشتی و هم حویلی ای خوش دل

ڈور نامند آهو مسک را | زین چه سیج ست مشک ای د...
هست مرکب دگر جزو اختر | این نخل را بدان نور وشن...
فرد فهرست و هم ورق دفتر | باد دایم ترا خدا ... و...


تصنیف ابو نصر فراهی
111
نصاب الصبیان

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

ز بعد حمد و توحید ایزدی همیگوید ابو نصر فراهی

حمید حافده و حفد حاسده ما حرکت الشمال النخل الدقیق تحرکت

الشمال النخل الدقیق که صبیان را بیش از تعلم لغت عرب رغبت می افتد

باشعار فارسی و خوش کردن شعر مر طبعهای موزون را نیز بیست

و تعلم لغت عرب کلید همه علمهاست پس قدری از وی نظم کردم

تا بی تکلف یاد گیرند و چند بیتی که ضابطه بود مر هر علم را بمیان این قطعها

در آوردم تا بنوشتن و خواندن این نسخه هر کس را رغبت افتد

و چون این مجموع دویست و بیست بیت آمد آنرا نصاب صبیان نام

کردم والله ولی التوفیق بالاتمام القطعة فی بحر المتقارب المثمن المقصور

بحر متقارب تقرب نمای بدین وزن میزان طبع آزمای

فعولن فعولن فعولن فعول چو گفتی بگو ای مه دلربای

بدانکه در تقطیع چهار ضابطه است اول آنکه حرف مشدده را دو حرف اعتبار کرده اند
دوم آنکه تنوین را بمنزله حرف ساکن دارند مثل زید بر وزن فعلن سیوم آنکه اعتبار
ملفوظ کنند ... بر وزن فعولن ... چهارم آنکه حرف ملفوظ معتبر است

الرب

اله است و الله و رحمن خدای ‌‌ ‌ دلیل است هادی نکو رهنمای

رحیم است و غفار آمرزگار ‌ ‌ ‌ عبادت پرستش ورع پارسای

محمد ستوده امین استوار ‌ ‌ ‌ بقرآن ثنا گفت ویرا خدای

صحابست یاران و اهل آل بیت ‌ ‌ ‌ که اسلام و دین است از ایشان بجای

بشیر است و منذر محمد رسول ‌ ‌ ‌ خلیفه چهاراند ای نیک رای

ابوبکر و فاروق امامان دین ‌ ‌ ‌ چو عثمان و حیدر شمار آشنای

سقر دوزخ و نار آتش ولی ‌ ‌ ‌ که جنت بهشت آخرت آن سرای

سما آسمان ارض و غبرا زمین ‌ ‌ ‌ محل جایگاه و مکان است جای

رئه شش قفا جره و وجه روی ‌ ‌ ‌ فخذ ران عقب پاشنه رجل پای

شفت لب لسان چه زبان فم دهان ‌ ‌ ‌ ید و جارحه دست حلقوم نای

فرس اسب و بغل استر و سرج زین ‌ ‌ ‌ بعیر اشتر است و جرس چه درای

رجل مرد و مرأة زن و زوج جفت ‌ ‌ ‌ غنی مالدار است و مسکین گدای

کران عود و بربط ترنم سرود ‌ ‌ ‌ ولی صنج چنگ است مزمار نای

تعلم بیاموز و اعلم بدان ‌ ‌ ‌ تقدم برافزود زد بر فزای

تکلم سخن گو تکرم به بخش ‌ ‌ ‌ ترحم به بخشای استحق بپای

نهاد راستی کذب و فریه دروغ — عفیف و حصور و ورع پارسای

بلد کوره را شهر دان شهر ماه — ذکر و نر را طاق دان طاق تای

٩ قنات است کاریز عذب آب خوش — چو ینبوع چشمه حمات است لای

ثمن چه بها و بهار و بهشتی — ثبور است ویل و عویل وای

١٠ عیون شور چشم و بلید است کند — بود لوذعی المعی تیز رای

حقیق و جدیر و قمین و حری — سزاوار ناکرده دخل درآی

١١ عفرنا و هیضم چو هرماس شیر — جرکه بزمیه چه هندبه راسپی

جراد است وقمل ملخ دان شپش — لدی حبلی زن باردار و بزای

القطعه سبعه عشر بحر المجتث المثمن المقصور

زهی بگلشن خوبی قد تو سرو روان — رخ تو بر فلک دلبری مه تابان

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات — بگوی مجتث این بحر را تو خوش برخوان

ضیا و نور و سنا روشنی افق چه کران — فتی خفیف جوان و سبک ثقیل گران

ذهب زر است حدید آهن و رصاص ارزیر — لجین سیم زجاج آبگینه معدن کان

نحاس و صفر مس و دری انکشت اخگر — حلیست زیور غالی گران رخیص ارزان

جراز و سیف حسام و عضب و قرب رم تیغ — مجن و جنه سپر سهم تیر قوس کمان

عصب بی و یلبه جوشن است درع زره | وهق کمند و لی نصل و معبله پیکان

عجاج و نقع و قتام و هبا و نیع غبار | کلوم خستگی و موت مرگ و مره توان

حشته باقی حالها و عراضه راه آورد | قراضه ریزه زر ریع سود خسر زیان

یغوث و نسر یعوق است و بعل و ود | سواع و لات و منات است نامهای بتان

صنم بت است و نصب آن بتی که از سنگ است | وثن بت و وثنی بت پرست [illegible]

۱۰ جو بود و شارف و شناب است ثلب تا بر | افیل و حاشیه و حشو الخران جوان

هدف نشانه غرض هم خنیعم زه کرست | و نیز زره اعدو معراض تیر گز میدان

القطعة في بحر الرمل المثمن المحذوف

ای زبانت ریگ میانت همچو موی در کمر | غنچه از رنگ دهانت میخورد خون جگر

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن | نیز در بحر رمل این قطعه را برخوان زبر

جید گردن صدر سینه رکبه زانو راس سر | ثوب جامه رزق روزی ناب در

عرش سقف و بیت خانه کحل سرمه رمل ریگ | حسن خوبی قبح زشتی جاف خشک و رطب تر

ذئب و سرحان هر دو گرگ و شمع بحس فاره موش | صینه مار و حوت ماهی طیر مرغ و ریش پر

عین چشم و انف بینی حاجب ابرو شعر مو | اشی مغز و شحم پیه و اذن گوش اظفور [illegible]

نهار [illegible] و حرب جنگ و یوم روز و لیل شب | غیظ خشم و ضحک خنده حکه خارش [illegible] گر

شارق و شمس و ذُکا و یوح بیضا آفتاب
بنگ محبت قبله بوسه مژه کا بابن خندیدن ضحک دست
حنطه گندم دخنه ارزن خبز نان و لحم گوشت
لُجّ و داما و یم و بحر دریا قعر تنگ
شنشنه بحیره و شیمره دبذان جو دراب ست جوی
شط و شاطی عدوه دجله شعوه و ساحل کنار
شط و شاطی ضفه طره عیقه و ساحل کنار
کُوّه روزن غرفه بالاخانه سُدّه پیش گاه
کوره و کُوّاره شد شان مگس از انگبین
لبّه دان خرمای نیکو نوزه فحل خرمای نر
برده جامه سُتر پرده رقعه پاره زنبیل
زبره دان یکپاره آهن کسره دان یکپاره نان
هنت رمضان سنگ گرم و جمره سنگ جاقیان
جمع و اطلس شبذنان و دوحس نان نام
پس تقر نبیلان عناق الارض را شنو ابن عرس

شام بزو عسجد و عقیان و جلین و نضر زر
زوج شوی و زوجه زن بنات بنت و فحل نر
اصل بیخ و فرع شاخ و بذر تخم و قطف کن
فیل پیل و بق پشه طلح جاره آهو و خر
غیث باران ثلج برف و ناد نم مبلول تر
مزرعه جاره کلانه زرانی و حارث بذرگر
معبر الجنه یکذر اذ معبران جای گذر
سکه کوچه درب در وارهست معبر رهگذر
بلس غزان جاره کلانه هست جاربت نذر
تمر دان خرمای خشک و جنی تازه رطب خرمای تر
نظاره ابره دان والبطانه آستر
جذوه دان یکپاره آتش فلذ یکپاره جگر
جاده راه نازک و مهدی ور شد راهبر
فرض و عجوه نام خرما شرق با شام خور
مسند آخر خطا جمیر انبزکوی مشتهر

سائبه حامی بحیره چون وصیله از بهار | جابلقه دان تو بس آنکه شد هزار از ده نور
مجره آمد چون سیاهی مجره باشد دوات | دمع زرا دان آب چشم و چون ممر شد گذار

القطعة في بحر المجتث المثمن المقصور

زهی طراوت رویت گل همیشه بهار | قد تو در چمن حسن سرو خوش رفتار
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات | به بحر مجتث این وزن را بکن تکرار
۱ ذریس چنبر و کم آستین و سیب دستار | چو ذیل دامن جامه است تکه بند ازار
۲ کثیر بسیار و وافر تمام ناقص کم | قلیل و نزر و یسیر اندک است و حسب شمار
۳ قطات جیب سراویل ازار خف موزه | عتاد ساز زره و چتر پیل زمام مهار
۴ مدینه و بلد و مصر شهر سور ربض | چنانکه معرکه لشکرگه است حصن حصار
۵ صحیفه نامه قلم خامه دان سکین کارد | خیاطه و مخیط سوزن چو حربت و سهم سوفار
۶ لبیب عاقل و غمر و غبی و غافل گول | شقیق داد ر زور دور رفیق و جار یار
۷ حدیقه باغ و خشب چوب فرخ بشغنا کو | سفرجل آبی و تفاح سیب و رمان نار
عقور کلب گزنده جمل زبینه شتر | فصیل بچه اشتر عقار گندم زار
۸ احد یکی عشر ده مائه صد اثنا دو | ثلاث و خمس سه و پنج اربع است چهار
۹ و یک سه شش و سبع هفت دان ... | ثمانه تسع بود هشت و نه چو الف هزار

و بیست عشرین دان دگر ثلثین سی — چهار اربعین چهل و پنجاه خمسین دار

چو شصت ستین هفتاد سبعین — دگر ثمانین تسعین دو نیل نود شمار

عقار و قهوه و راح و مدام و قرقف می — کمی دلاور و فارس سوار صید شکار

غروب بدر جهت صنوبر خلاف بازو بید — چو نخل خرما و صفصاف توت دلب چنار

قبیله تکه و عصبه چو رهط و فرقه گروه — چنانکه ایم و حنش اقرم است اشجع مار

چو طلح و حمطا درختان خار یا موز است — چو اثل شوره گز و شوک خار سدره کنار

ورق چو برگ درخت است غصن شاخ درخت — بود دلیج پیچ درخت و ثغام اسفیدار

نمد لباده بود مال بر نهاده لبد — بلاس جلس درخت و زمین و آب عقار

بطین بزرگ شکم باشد و حرون توسن — بشیر مژده دهنده حمیر جمع حمار

حمید جامد و مذموم دان نکوهیده — کریم محترم آمد ذلیل باشد خوار

فراق و بین جدائی بود فرار گریز — کلام و نطق سخندان هلاک فوت شمار

شمامه عطر بود بوی بوستان جونه — ثمد و قطر تو ماورد را گلاب شمار

رحیض شسته دنس شوخگین بری بی جرم — ذلول رام و وسن خفته و یقیظ بیدار

عوان و ثیبه کالم عروب شوهر دوست — قرام پرده باریک عمامه دان دستار

تصافح است گرفتن بجود دست بکدگر — تعانق است گرفتن کنار در کنار

مراح جای شتر مربض است جای غنم | کناس دان و وجار آن آهو و کفتار

قضیم دان جو خر معلف آخور آری | علیقه توبره نشوار چره چه سنجر آز

تو ثلث و ربع دگر خمس و سدس و سبع | چو ثمن و تسع دگر عشر از کسور انگار

و لیک طلع و خلال و بلح چو بسر و رطب | بدان مراتب تمرند ثمره میوه ای یار

القطعة السابعة في بحر المجتث المثمن المقصور

بریز در صدف سینه ای هنر پرور | ز بحر مجتث دلکش سفینهای گهر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان | بخوان تو بعد وی این قطعه نصاب ازبر

۱ قریب و کین و حمیم است خویش ابن پسر | ولید و طفل بچه ام و والده مادر

۲ رحم قرابت و زهدان بود ختن داماد | چنانکه صهر خسر والد و اب است پدر

۳ زکی است پاک حفی مهربان خفی پنهان | جلی پدید نبی و رسول پیغمبر

۴ ملک فرشته فلک چرخ مشتری برجیس | شهاب و کوکب دری و نجم اختر

۵ فلق سپیده شفق روشنی اول شب | مجره کاهکشان خط استوی محور

عقیم و عاقر و نازاد حامله آبستن | زنست عورت و خمصانه چست تنگ کمر

دعی است چون متبنی پسر گرفته و لیک | ربیبه دختر زن بنت و ابنه دان دختر

۶ حمل بره بقر و ثور گاو عجل بچش | مراره زهره طحال و کبد سپرز جگر

بعید دور و ربی پس امام پیش و وهد | میانه وسط میان تحت زیر فوق زبر
علاة سندان فطیس پتک منفخ دم | خذروف منجنیق شنبه خعین و فاس تبر
سوار دست برنجن جو یاره خلخال | وشاح و عقد حمایل رعاث تاج افسر
بدی نخستین ثانی دوم اخیر پسین | نقیض اولی اخری و آخر است دگر
قمیص کرته و یلمق قبا و زنار کمر | نصیف همچو خمارست مقنعه معجر
اجاج تلخ و تفه بی مزه است مالح شور | فرات عذب زبیب و احقف مو مجر کبر
شراره خذروه بود مارج و شواظ لهیب | زبانه فحم چه انگشت رماد خاکستر
عجین خمیر دقیق آرد و نخاله سبوس | ادام نانخورش و قند و سکر است شکر
حزام تنگ ثفر باردم لجام لگام | عنان دوال و نهی و منطق و نطاق کمر
رکاز و کنز بود گنج جیر فی حراف | ستوقه سته و حداد و قین آهنگر
لغا جرف لب وادی و نار افتاد | جهت چو وجهه و شطر است سوی قابل بر
بکم لنگ ذریعه وسیله مرجل دیگ | نزیفه بینه لسنیده شناس قدر خطر

القطعة في بحر الرمل المثمن المقصور

ایکه چشم مستت از شوخی دل عالم ربود | بر زبانم نیست جز ذکر لبت کیفت و شنود
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات | چونکه دانستی تو این بحر رمل برگوی زود

فرخ و فروج هست جوزه بیضه تخم مرغ تخم — چون عنب انگور و تین انجیر و کمثری امرود

اصفر و فاقع چو زرد است احمر و قانی سرخ — هست اقهب تیره و واضح روشن و ازرق کبود

جندل و صخر و حجر چون جلمد و جلمود سنگ — هست حصبا سنگ ریزه ماء و وادی آب رود

جود فیض و جود بخشش جوده نیکی جوده — وعد و میثاق و تحیت بند و پیمان و درود

عبقری در زر بار بافت و عبقر درین ایبا — چون عنادل بی شماری ور بلبل خوانی سرود

ظئر دایه حی زنده دبس دوشاب — توم سیر و جلجلان کشنیز چون حمص نخود

هاویه دان جهنم دوزخ و غساق ریم — دود کرم و دخ نحاس است و دخان هم دود

جی بیا اذهب برو بادل بده اقبض بگیر — کل بخور افعل بکن حافظ نگهبان بدون فرود

قفل باشد با قلاده و زره از مکن سلسله — پس عدس دان و الحمص مانش حمص دان نخود

رازیانج بادیان رنگ بوی خوش ازخر — منتشر و شستی را پراکنده شمر مجموع گرد

ماجرا آن ما جرا بازرگان و فاجر بدکار — صاعد آنکه ز دریکه بالا میرود هابط فرود

ترش و مجوب و قرش و مخوت چون ورق باشد برگ — امت و ربع و نحوه بالا چون حبیب باشد فرود

القطعة في بحر المتقارب المثمن المقصور

ایا عارضت رشک خورشید و ماه — گرت در تقارب قلاده اشتباه

فعولن فعولن فعولن فعول — بخوان خوش درین وزن هر صبحگاه

ثمر میوه و حب دانه و تبن کاه | طریق و سبیل و صراط است راه

صبی کودک و شیخ خواجه نفس | حزم و جند و جیش است عسکر سپاه

عرض خواسته طارف و تالد نشب است | نوشش با کنان است فالس تباه

غد و امس عکسند فردا و دی | جو ابیض سفید است اسود سیاه

ذنوب است غرب است سجل است دلو | رکیه است بئر و قلیب است چاه

حجی حجر و لب عقل و نهیه خرد | خطا جرم و ذنب است عصیان گناه

حطب هیزم است و ضرام و حطب | فروزینه عشب و کلا دان گیاه

مناص و مفر جای بگریختن | ملاذ و معاذ است و ملجا پناه

قعیده حلیله ظعینه ربض | زن و بعل شوهر ربیعه کلاه

غدا و عشا بامداد است و شام | عشا وقت خفتن فلق صبحگاه

حکم داور و محکمه جای او | ولی بینه همچو شاهد گواه

ذهاب و مجی رفتن و آمدن | سیاحت بگشتن سباحت شناه

عکاظ ذو مجنه دگر ذو المجاز | ز اسمای اسواق دان عز و جاه

حجل قبج کبک است انثی دراج | اوان است ایوان اوان آن گاه

القطعه [illegible] بحر الخفیف الکبر المحذوف

مه موزون آفتاب لقا وزن بحر خفیف جست از ما

فعلاتن مفاعلن فعلات گفتم این بیت دان تو ای ملا

۱ منّی و عنّی از ابی و جدّی تا این کو کیف چون [illegible] از کجا

۲ فی درست و علی بر و کم چند نحن و نا انّنا و انا [illegible] ما

۳ انّ و لو گر متی کی و لا نه انّما هم چو حیثما هر جا

۴ انتم و کم شما و ذا این مرد انتِ تو انتَ زن و فی تنها

۵ انا چون ایتی و انی این ما چه و حیث من ز کی مع با

۶ فَ پس و قبل پیش بعد پس لی مر و لی مرا لنا ما را

۷ ضیکومه فکن درج شو در مان له و لهما نه و لهم ایشان با

۸ عبر جو قطّا هر کس الصّفا بز ربّه تو ربّهما و ربّت با

۹ تلک آن نیز جو ذالک بسند آنگه ثمّ انجا و ههنا اینجا

یا بس تو مشد بی و بغل حبا حیّ شتاب چون تعال بیا

۱۰ مثلا آهسته باش انا خوشتن قلّما اندکی لا نچ بمنه کا

۱۱ زمی و منی و مذه این زن مرد پنداز و دو سیّت بیلذا

۱۲ مذ و منذ از ان زمان بگذشت اجتنا وابه دور شو لقمزا

مرقد و صحن و رفد و عف قدح | طرفه زیبا قبیح ناز زیبا

القطعة في بحر المجتث المثمن المقصور

زهی بپای تو خوبان نهاده روی نیاز | قد چو سرو تو عشاق راست عمر دراز

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات | بگوی مجتث خوش‌خوان تو در مقام حجاز

رجا امید گران است سوغ و حل و حجاز | روائی و لقف عدل جوت جرس آواز

حصیص غبار و غور است نجل فرزند | لفاع و ربوه تل است نجد و بیضه فراز

طعام خوردنی و فجل ترب ملح نمک | ارز گرنج مرق شوربا فلوس [illegible]

قصیده مغز سطبر است ارمغز تنک | نقدید قاق سمین فربه و طویل دراز

مخیض دوغ لبن شیر کزبره گشنیز | کراع پاچه جبن و بصل پیز و پیاز

سمید و درمکه نان خشک خل سرکه | چو نسر کرکس چون صقر چرغ بازی باز

ابو الملیح چکاوک و راست قبره نام | رغیف گرده و بدا است در ابتدا آغاز

صقر چرز و حباری شوات مختلف جنگ | حدید تیز مس [illegible] مقطع گاز

بکرم عیبت و [illegible] ابد نیت [illegible] | بنیه قبله و کعبه چون جلوه آغاز

لعاب [illegible] عطلت [illegible] بحذام خورده | جبان و [illegible] میدان [illegible] و [illegible] باز

علا [illegible] بعلی و جد [illegible] بود | ضمیر و فکر [illegible] اندیشه سر و نجوی راز

قطع [illegible] جدی و عناق بزغاله | چنانکه [illegible]

زنیم سند ودعی هیز هم بدی بسیار شرم | رسیل همره لعلد زن وبجی همراز

قطیع دال رمه جدی عناق بزغاله | چنانکه معز بز وضان میش کبش نیاز

کلیم هم سخن بمت حریف هم پیشه | قرین ندیم بود همدم وشریک انباز

اکیل هم خور وهم کاسه وسمی همنام | رفیق یار موافق عشیره همباز

وشل نمد غدف غاو وصخل وثلل فحه | جو فنج دغیل وغلل آب دان شریک انباز

القطعه فی بحر المجتث المثمن المقصور

زهی جمالی تو امروز به زدی ور پر | چرا خدنگ تو آید بسینه دیر بدیر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات | بکوی محنت مفلق ز شرم بستر زیر

مبارز و بطل و باذل و شجاع دلیر | شعیر و هره لینان جو بیست و جاش زریر

غضنفر واسد ولیث حارث ولبات | هزبر و قسوره و حیدر اسد و ضیغم شیر

رفاد و بجعت جفنتن لسهادی خوا | بذول و باذل مانح سخی وشبعان سیر

حدب حور ابیه ونجد ربوه بالا دان | چنانکه صاع وصوب جدور بار شد بر

صلیب دار نهاده رجیم رانده بود | سریع هست شتابان بطی بابسند دیر

عوج کجی وجرز بی کیاه امنت بلند | خبار زرم اخاذه غدیر قاع کو بر

القطعه فی بحر الرمل المثمن المقصور

ای قدت سرو خرامان وی رخت ماه تمام | ساز در بحر رمل بار دگر سیر و مقام

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات — همچو بلبل بعد ازین قطعه بخوان صبح و شام

قرم و غطریف و حلاحل سید و رئیس همام — منزل است و دست صدر و شی چیز و اسم نام

عقوه ساحت شأن کار و قول گفت و فعل کار — جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام

لون رنگ و ریح بوی و باد غیم و غین میغ — نوم خواب و مشی رفتن بعد دوری خطوه گام

زبره مشکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم — کوز کوزه قصعه کاسه قدر دیگ و کاس جام

لفت شلغم بقل تره زرع کشت و ریع دخل — کدس خرمن حزمه دسته کعب و [illegible] لگام

ثغر و سن و ضرس دندان ظفر ناخن جلد پوست — خد رخ و جوف اندرون ضیق و ضنک تنگ نام

آدمی انسی و انسان مردم و حی [illegible] — اجر مزد و رشوه پاره غرم تاوان دین وام

سقم بیماری و صحت تندرستی نیز گیر — سح و دم ابرست و خون القش فی الثی خام

اصبع انگشت است نیک ابهام انگشت مهین — بازستاره است و سطح انبر و خنصر تمام

لازم است و مطلق و جایز مجوز بخلاف — چون مرخص هر یکی نوعی ز وقت ای نیکنام

حین و ابان و انی وقت حد بدان روز و شب — غدوه بکره بامداد و فجر و مغرب صبح و شام

عام و حول و حجه سال اسبوع هفته شهر ماه — سبت شنبه جمعه آدینه صباله بای دلم

چون احد یکشنبه و اثنین و ثلثا از بعا — هست دوشنبه سه شنبه چارشنبه دا [illegible]

پنجشنبه گشت خمیس غره اول های ماه — منتصف شد نیم ماه و سلخ شد آخر مدام

طل ورهمه نرم باران شالی باران سخت | جنة المأوی و فردوس برین دار السلام

الجل و قیفال و البطی اشلم است وسلیق | فهد زین ر کبا کنند هر دو مرد مند و السلام

القطعة في بحر

گل غنچه زتشرم ماهست در سنبر است | ورگرد و ماهست دامن گل برعد لست

مفعول مفاعلن مفاعیلن فعول فعل | الغرب بنرخ بست این گر اندک حکر

لهم و عنب و زبیب انارم حبیبست | اینها همه چیست قبر جلهای انبراست

الماس قلم تراش تلماس قلم | القاس مداد و اسم حبش حبراست

القطعة في بحر المجتث المثمن المقصور

از یکه تخت ابا باردان چو ظرف وعا | جرید دلیر مرض خشکی عرض کالا

قشیب جامه نو دان و جاند الی عیبه | جباب پرده خورد و گلیم هست عبا

نمر آب کوارنده دان و ازرق ماء | ثمد بندق بود آب و حفاره دان ربا

غدیر گیره آبی بدشت قنطره پل | عمیق ژرف بود نهر جوی نول عطا

حباب کو بله باشد قراح آب معین | لفیض راکد و رقه تنطق بیین جو

سنان چو سنک فسان ولخاف سنک تنک | رغام سنک نبو نبله سنک آسیا

نشف چو بانشه و سنک گل بود جهل | به سنگ سرمه و طاحونه اثمد است و رحا

عغیر شیره و ماغون زکوه و زحیت بتوست | سباع کاه کل است و مفعود سیر بالا

نقیق ناوه ملاحاست کل میان دو | امام چه رزه و رازه دان بنا

نهیق بانگ حمار و بانگ خوار بقر | صهیل بانگ فرس صلصله است بانگ درا

نغیب بانگ کلاغ و طنین به بانگ مگس | نباح بانگ سگ و بانگ گرگ هست عوا

هدیر بانگ کبوتر صریر بانگ قلم | ضباح بانگ روبه و عوعو هست بانگ او

القطعه فی بحر الهزج اخرب رباعی فی ذکر اسامی ازواج النبی صلی الله علیه وسلم

ای ماه رخ تو خرگهی محتشمه | ملک دل من شده ترا یک قلمه

مفعول مفاعلن مفاعیل فعول | این بحر هزج دان و بخوان با نغمه

نه جفت نبی که پاک بودند همه | بد عایشه و خدیجه محترمه

با ام حبیبه حفصه بود و زینب | میمونه صفیه سوده ام سلمه

القطعه فی بحر الهزج الاخرب فی ذکر اسامی اولاد النبی صلی الله علیه وآله

در سینه دلت چو خاره اندر سیم است | وز تیغ جفاهای تو دل در بیم است

مفعول مفاعلن مفاعیل فعول | بحر هزج اخرب این تقسیم است

فرزند نبی قاسم و ابرهیم است | پس طیب و طاهر از پی تعظیم است

با فاطمه و رقیه ام کلثوم | زینب شمر ار ترا سر تعلیم است

القطعه

القطعه في بحر الهزج الاخرب رباعي في اسامي اعمام النبي صلی الله علیه وآله

خواهی که شوی زود عالم بعلم | با حارث و جحل دان بو طالب عم
عباس و ابولهب زبیره و حمزه | غیداق مقوم چه ضرار است و قثم

القطعه في بحر الهزج الاخرب رباعي في ذکر اسامی کمات النبي صلی الله علیه

کمات نبی شش اند ای مرد حکیم | بشنو تو اسامی و بگیر این تعلیم
با عاتکه و امیمه بشمار بهوش | اروا صفیه بزه توام و حکیم

القطعه في بحر الهزج الاخرب رباعي في بیان اسامی العشر المبشرة

ای درد دل غم تو درمان | وز هجر تو دل اسیر درد هجران
مفعول مفاعلن فعولن | اخرب هزج این بود یقین دان
ده یار بهشتی اند قطعی | بوبکر و عمر و علی و عثمان
طلحه است و زبیر و بو عبیده | سعد است و سعید عبد رحمان

القطعه في البحر الخفیف الکبر في بیان مفتیین من الصحابه

ای گلی از شرم عارضت در خوی | برده مستی ز چشم شوخ تو می
فاعلاتن مفاعلن فعلن | گوی بحر خفیف پی در پی
مفتیان صحابه ده بودند | عایشه آنکه یازده است بوی

حلفا و معاذ و بو ورد ا — الشعري و كثيف و زيد اسپ

القطعة في بحر المضارع الاخرب المثمن في اسامي موالي النبي

ای مشتری شمایل و خورشید کوکبه — حسن تو رخ تو رشک مه چارده شبه
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن — بحر مضارع این بود ای ماه مرتبه
موالی دوازده است نبی را یکی انسه — دیگر فضاله آنکه نبیع است و رابنه
ثوبان رباح و صالح و مدعم یسار زید — بو رافع و قمیره کبیشه مویهبه

القطعة في بحر المتقارب المثمن السالم في ذكر اسامي القلاع خيبر

زهی گشته ملهم بالهام ملهم — ملک بر فلک خوانده مدح تو دایم
فعولن فعولن فعولن فعولن — به بحر تقارب بخوان ای معالم
ز خیبر ستد مصطفی هفت قلعه — خدایش بداد آنچنان ملک سالم
کتیبه بدو ناعم و شق و انکه — قموص و نطاة و سطیح و سلالم

القطعة في الرباعي الهزج الاخرب في ذكر سورة المدينة

ای قد تو در گلشن جان سرو روان — وز رشک قدت سرو خجل در بستان
مفعول مفاعلن مفاعیل فعول — این نوع رباعی هزج اخرب میدان
نوبج و الفال مدینه مبدانی — بالم یکن و زیرلنه اخراب همان

سنه اول

۲ مح اول و قد سمع و جمعه جد بد || فتح و بس و حشر نصر و قهر و رحمن

با قصد از دی حل و حرت ملک پیدا از روم || نایسه و منبح اقد شصت حرام ای تا مدار

۳ تحریم طلاق جمعه صف ممتحنه || با حشر منافقون تغابن میدان

القطعة فی بحر خفیف المجذوف فی ذکر اسامی الافلاک

بشنو ای عزیز مه افلاک || درد تو داروی دل غمناک

فاعلاتن مفاعلن فعلات || وزن بحر خفیف بشنو پاک

خشن و لاذع است اغیا است || خذری و ممدد و حکاک

۲ ناخس و رخوه کابر و فاعظ || وان مفتتح گزو عضل شد چاک

۳ فرهان و ثقیل و تاقف باز || وان مبلی گزو است اهل هلاک

القطعة فی بحر الهزج المسدس المحذوف فی ذکر اسامی الشهور الرومی

بدان ای گل که رو دیست چون بهار است || هزج بحر لطیف و ابدار است

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل || شهور روم زین شعر آشکار است

دو تشرین و دو کانون و پس آنگه || شباط و آذر و نیسان و ایار است

۲ حزیران و تموز و آب و ایلول || نگهدارش که از من یادگار است

القطعة فی بحر الهزج المثمن السالم فی ذکر شهور العجم المطلع

صبا چون از گل رویت نقاب غنچه بگشاید | نهان گردند هر دو مه ز خجلت روی بنماید

اسامی شهور فارسی را در هزج بشنو | بدان این بحر را تا در عروض نکته بنماید

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن | چون تقطیع اینچنین از روی حروف بگو کی شاید

۱ زفروردین چو بگذشتی مه اردی بهشت آید | بمان خرداد و تیر آنکه امرداد ثانی هم شاید

۲ پس از شهریور و از مهر و آبان آذر و دی | که بهمن جز اسفندارمذ ماهی نیفزاید

شمار فارسی مر جمله خود رست می آید | مگر آبان تا بهش گو در شمار سی و پنج آید

القطعه فی بحر الرباعی الهزج الاخرب فی بیان اسامی السنین الترکیه بلسان الترکی

بحر هزج اخرب ای فخر تتار | این بحر آمد بجوان جو در شهوار

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع | بر قصرعه آخرین گهر ساز نثار

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار | زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار

۲ و آنگه به اسب و گوسفند است حساب | حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار

القطعه

فی ذکر اسامی السنین النهر کنند نام بهم

سیچقان اود بارس توشقان لوی پس | ایلان یونت قوی بود نامهای سال

بیچی و بس تخاقو ایت بعد از آن | تنگوز را تو حفظ کن ای صاحب کمال

القطعه فی بحر الرمل فی ذکر اسامی البروج الاثنا عشر بلسان العرب

ای برب

ای پری کاندر میان جان و دل داری نشست — ذکر لعل جانفزایت جمله دلها را قوت است

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن — در رمل مشنو ز من این اسم ها الکن سکت

برجها دیدم که از مشرق بر آورند سر — جمله در تسبیح و در تهلیل حی لا یموت

چون حمل چون ثور چون جوزا و سرطان و اسد — سنبله میزان و عقرب قوس و جدی دلو و حوت

القطعه فی بحر الخفیف المقصور فی بیوت الکواکب السبعة السیارة

ای ترا آفتاب و ماه غلام — وزن این شد خفیف تمام

فاعلاتن مفاعلن فعلن — خانهای النجوم سبعه تمام

حمل و عقرب است با بهرام — قوس و حوت است مشتری را رام

ثور و میزان چو خانه زهره است — مر زحل راست دلو و جدی مقام

تیر جوزا و خوشه مه سرطان — خانه آفتاب شیر مدام

زین سخن گفتم از نجوم ترا — تا بیاموزیش تمام تمام

القطعه فی بحر الخفیف الکبیر المحذوف فی ذکر سکون الشمس فی البروج

چشم آن مست ترک کافر کیش — جز نه نیش غمزه بر دل ریش

فعلاتن مفاعلن فعلات — خوان تو بحر خفیف ای درویش

خور بجوزا سه و دو سی و یکی است — حمل و ثور و شیر با لبس و بیش

دلو و میزان و حوت و عقرب سی — بیست و نه قوس و جدی با کم و بیش

المسدس

القطعه فی بحر الرمل المثمن المقصور فی عدد ایام الشمس فی البروج

تا خدنگت را ز دل در جان رسید | جان و دل در دیر زا منزلگه است
فاعلاتن فاعلاتن فاعلن | خوانده این بحر رمل کو آگه است
لا و لا لب لا و لا لا شش مه است | لل لط و لط لل شهور کونه است

القطعه فی بحر الرمل المخبون فی ذکر ایام الشهور القمری بر فرق جد[illegible]

واقف اسرار میان تو نشد دور قمر | هیچکس زان نشد از سر میان تو خبر
فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات | هست مخبون رمل بحر از ایاکان جر
از محرم چو گذشتی چه بود ماه صفر | دو ربیع و دو جماد و پس از آن یکدیگر
رجب است از پی شعبان رمضان و شوال | پس از آن ذی القعده و ذی الحجه بدین تنگ نظر

القطعه فی بحر الخفیف فی طلب بیت القمر

هر چه از ماه شد منقضی کن | پنج دیگر فزا بر سر آن
پس ز برج که آفتاب روان است | بکن آغاز و پنج پنج بمان
هر کجا منتهی شود عددت | ماه آنجا بود یقین میدان
آنچه کمتر ز پنج نیز ماند | ضرب کن در شش و درج میدان

القطعه فی بحر الخفیف فی ذکر سبعه السیاره بطریق [illegible]

هفت کوکب که هست عالم را | گاه زایشان نظام و گاه خلل

قمر و عطارد

قمرست و عطارد و زهره — شمس و مریخ و مشتری و زحل

پس بترتیب ز آسمان نخست — هر یکی را شناس جای و محل

القطعه فی بحر المتقارب المثمن السالم فی ذکر سبعه السیاره بالفارسی

کواکب مه و تیر ناهید میدان — چو خورشید و بهرام و برجیس و کیوان

القطعه فی بحر المجتث المثمن المقصور فی حساب الجمل و الزبر

یکان شمار ز ابجد حروف تا حطی — چنانکه از کلمن ده ده است تا سعفص

پس آنکه از قرشت تا ضظغ بود صد صد — دل از حساب جمل کن تمام مستخلص

القطعه فی بحر الرمل المسدس المحذوف فی بیان ایام النحس من کل شهر

هفت روز نحس باشد در مهی — زو حذر کن تا نیابی هیچ رنج

سه و پنج و سیزده با شانزده — بیست و یک با بیست و چار و بیست و پنج

القطعه فی بحر الرباعی فی اعجاز النبی صلی الله علیه و سلم

بر قاعده عروض می کن تو عمل — که زخواندن آن در دولت افتد خلل

بشکست ز اعجاز نبی مرسل — آیات هدی قاعده لات و هبل

سوره صد و چارده است در قرآن — جامع صد و چارده از روی جمل

القطعه فی بحر المضارع الاخرب المثمن فی اسماء الاشیاء من المحبوب

ده نام دان که لازم خوبی است ای عزیز — زان هر یکی طلب تمامی عجایب جمال

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

خورد و کلان و کرد و بلند و دراز — باریک تنگ و سرخ و سپید و سیاه نیز

القطعه فی بحر الخفیف المقصور فی بیان قبایل اولاد سبا

ایکه درد تو راحت دلهاست — جان بیمار را غم تو دواست

فاعلاتن مفاعلن فعلات — گوی بحر خفیف خوان درست

اشعر و غمشر و حمیر و کهلان — مر و انمار و عامله ز سباست

القطعه فی بحر الخفیف فی آلات القمار العرب فی الجاهلیه

بود در جاهلیه ده قدح — که بقول زمین زند ای جان

فذ و توأم رقیب و حلس دگر — نافس و مسبل و معلی دان

وغد و دیگر بلو سفیح و منیح — که عرب باختی قمار با آن

القطعه فی بحر المتقارب فی بیان اسنان البقر

تبیع و جذع ثنی کاو است انگه — ثنی و رباعی سدیس است و صالغ

القطعه فی بحر المتقارب فی بیان اسنان الابل

مخاض و لبون است حق جذع پس — ثنی و رباعی سدیس است و بازل

مخلف هم مخلف و بعد سه سال نیز — شود بود از قوت حمل باطل

القطعه فی بحر المتقارب فی ذکر اسنان الفرس

دو فرع

تو جو لی جذع دان ثنی لبس رباعی — پس از که صالع ز استان الحیوان

القطعه في بحر المتقارب في ذكر اسنان الغنم المقصود

جذع دان ثنی پس رباعی سدیس — پس ازکه صالع زسن غنم

القطعه في بحر الرمل في ذكر اسقاط الحروف التي لم تستعمل في كلام الفرس

هشت حرفند آنکه اندر تازیی ناید همی — تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف

بشنو از من تا کدامند آن حروف یاد گیر — ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

ث ح ص ض ط ظ ع ق

القطعه في بحر الخفيف في بيان علامات اعداد البروج

بر دانا دل ستاره شناس — چون بدین علم را نهاد اساس

رقم برجها که شد اعداد — از حروف جمل علامت داد

از حمل صفر الف ز ثور بنشان — بی ز جوزا و جیم از سرطان

از اسد دال کبر و سنبله هی — واو میزان نهاد و عقرب زی

قوس حی طی نشان جدی نهاد — دلو را یا و بما بهی داد

القطعه في بحر في بيان كتب المنزله من السماء على الانبياء عليهم السلام

بر سیده شد نبی که چند فرو آمده است کتب — در روایت صد و چهار از آن هست در خبر

ز آن ده صحیفه آمده بر آدم صفی — بنجاه شیث را و برادریس سی نگر

ده بر خلیل آمد و توریت بر خلیل کلیم ... انجیل نزد عیسی بشنو خوش ای پسر

داود را زبور رسانید جبرئیل ... فرقان بر محمد و آن بهترین بشر

القطعه فی بحر ... فی ظهور اسم احمد و هشم الذات فی ابداء اسم محمد

الله چه بود یک الف و هی و دو لام ... وز کنه صفاتش شده عاجز افهام

از هیئت الف علی را الطلب ... وز هی و دو لام جو محمد را نام

القطعه فی بحر ... فی طلب بیت القمر

هر روز زماه سیزده کن ... بس بیست و شش دگر فزون کن

سی طرح بکن ز برج خورشید ... هر جا که رسید به برون کن

القطعه فی بحر الخفیف فی طلب بیت القمر

انچه از ماه مر روز بشمار ... هر یکی ز دوازده انگار

پس نظر کن که آفتاب کجاست ... از دو یم برجش ابتدا کن راست

پس بهر برج طرح کن بستی ... تا به برجی که مه در و هست ر...

القطعه فی بحر الرجز فی بیان آیات قران مجید

گفت جار الله همه آیات قران مجید ... شش هزار و ششصد و شصت و شش آمد در شمار

یک هزار از وی قصص دیگر هزار از وی مثل ... هر یک از وعد و وعید و امر و نهی آمد هزار

بالفظ ازدوی

پانصد از وی حل و حرمت یک صد از رو وجها | با پنج و منسوخ آمده شصت و شش ای نامدار

القطعه فی بحر المجتث فی بیان فقرات مستوی کم المخلاف النون

زهی رخ تو زده طعن بر مه دو چار | ربوده چشم تو از جان بیقرار قرار
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات | بگوی مجتث این بحر را بکن تکرار
۱ ز روی جبهه هفتاد و یکدرم سیماب | چهل و شش است ز ارزیز ...
۲ ذهب چهل است سرب پنجه و ز آهن چل | برنج و مس چهل و پنج نقره پنجه و چار

القطعه فی بحر الرمل المثمن المحذوف

ای مه خورشید رخسارت بخوبی رشک ماه | در پناه سایه زلف تو مه را تکیه گاه
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن | خیز در بحر رمل این قطعه را خوان ... شاه
اختلاف وزن ... | ...
۱ ... مستوی ... از ... | ...
۲ زر ... الرسب ... زیبق ... ارزیز | فضه ... شبه ... ماه

القطعه فی بحر الهزج المثمن السالم

زهی رویت بخوبی کل ... | قدت سرو روان ... خطت ریحان ...
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن | بدان بحر هزج در وزن خوش این قطعه را خوان
الکیف شانه ... | زنجی ... وزن ... و شهوار یان

خصم کرتی بکم کنک عوج اکری بله کویی
سحاب و عارض و مزن و غمام ابر است ظل سایه
ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان انکه
عدو و خصم دشمن دان حذار و خوف اندیشیدن
ابی سرکش بطی کاهل طری تازه جنی چیده
شغب غوغا و طوبی خوش است مقدس پاک ...
کلف عشق و صلف لاف و رزین سالار و آهن ...
نقی و متقی پرهیزکار عبقری نیکو
قبیح و ... الم درد و ...
احصر بارد و ... سرد و ... نرم و ...
صغیر خورد ... فان فانی ... تازه خوش
عبیر ... شعار ... جلا نقی ...
عزیز و غیل و غار ... وا ...
شوف ... و فیفا فلات ...
غمص ... بعره ... زنگ و ...

علیم و عالم و علام دانا و ایسی پرمان
حیلو و ابل و وسمی و عذار ورد و مظاهر ان
شتاء و صیف بی تشبیه زمستان و تابستان
و ناف و نکل بند آمد جبین و سجن جز زندان
خزی رسوا دنی ناکس ضنین ... ناباک
یکی ثعبان دو دیم ثعبان ...
حذر خاشع فزع خایف قلق ...
شفیق مهربان کدر تیره خدر پرده ...
افط ... داد ... بد ...
فرح شادی و منبر ...
ذنب دنب و لعب بازی ...
حنف میل و ...
زند ... و ...
جو بد ... بیابان است ...
جو مارن ... براجم بند انگشتان

تیغ انده بیده گوکت گزیدی داغ با شد — عمان بت در گرد بغل تیغ آب [illegible]

لعل اغنچه دهستان تمام [illegible] — لعبت بازی گره کوی بست مجنون جانان

بجا شکل وندمه بون اب [illegible] — مجان بت شتران تیشه اولاد مجال [illegible]

زرد و مور زور ارز تحیت شده [illegible] — بود فیسان و عشق ماه و حد لقیه [illegible]

اللغز فی بحر الرجز المثمن السالم

ای مه تو مرزران وزن سی [illegible] — ای مو نیو رنگ بستان وی کوی [illegible]

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن — ایک بت تقطیع رجز برخوان [illegible]

مور و جبل [illegible] مست [illegible] — جزوه اول الف [illegible] شهدب شیخان [illegible]

٢ مرزان [illegible] بار [illegible] — تلک وسفینه جاریه کشتی [illegible]

لوح و ملک [illegible] — شاخ بلند [illegible] سر معراج [illegible]

رجسم وجد [illegible] — تن ذلت هستی [illegible]

بنور [illegible] — برغت و کنیک کل [illegible] عالم [illegible]

٦ فلک کمی راحت [illegible] — سوز [illegible] کلفت [illegible]

لدو کرن [illegible] سیان [illegible] — طایر بران قاطع بران جاری [illegible]

من و نی [illegible] و [illegible] — طالع [illegible] شکوی کله [illegible]

غی و ضلالت گمرهی بغض و عداوت دشمنی / تلقاء جهت قرآن بنی تبیان بیان آتیه زن

صابی نکو طالع نبه کفة بلا مدهن دبه / مقول زبان نسوه زنان عانس بسی حسران

ریطا ورق نوق سد لبن و حل و فتق بگشاد / لا تبتئس اندوه مخور نفع و ضرر سود و زیان

دادی عرز زرع و لفل بیض و شعار و بیس تالکم / نسع و محاق و غبرا نام سه گمان شب بنان

القطعه فی بحر المضارع

ای سیمبر که هست دلت همچو خاره سخت / جان در هوای لعل تو خوش بسپرد لجخت

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن / این بحر را مضارع خوان ای سعید بخت

میزاب ناودان و بنانم شجر درخت / چون ملتجا پناه و ملک شه سریر تخت

کل و جمیع و قاطبة و جمله دان همه / شطر است و نصف نیمه و جزء است بعض لخت

فنجان شد لب و فم و فتّد سبز و بادرنگ / دبا کدو و قرع نراو شد بد سخت

قثا خیار سلق چغندر جزر گزر / نعناع پودنه است اثاث و متاع رخت

خدعه فریب و صبر شکیب و جمال زیب / زی و لباس کسوت چون جد و حظ بخت

خمر و طلا و سکر نقیع الزبیب دان / از آن شرب حرام پس آن یاد گیر سخت

ماه شب چهارده بدر است حرز منش / هاله است سایه‌ای بود و ماهتاب فخت

القطعه فی بحر المتقارب المثمن السالم

ز شوق رخت لاله را داغ بر دل | ز رشک قدت سرو را پای در گل

فعولن فعولن فعولن فعولن | تقارب ازین وزن گردد حاصل

تراب و رغام و ثری خاک طین گل | وطن جایگه کرم تزر ربع منزل

ده اسپند در تاختن هر یکی را | بترتیب نامی است روشن نه مشکل

مجلی مصلی مسلی و تالی | چو مرتاح و عاطف حظی و مؤمل

لطیم و سکیت از بر جاجت عرق | فؤاد است قلب و جنان و حشا دل

بر آن ده که گفتم دو دیگر فزای | یکی هست قاشور دیگر چه فسکل

جنیبه چو صفرا و عوجان کمان دان | مزکی شمر همچو مذبوح بسمل

لبن خشت خام است و آجر چه پخته | عسیر ضد آسان عویص است مشکل

غیور است رشکین لباس است ضد مش | اسیف است غمگین نحیف است بندل

بهیمه است و مضمت جهان نام اسپان | شتر قرم و مقرم قلوص است و قرمل

نقیعه وکیره ولیمه عقیقه | ذکر ماده به اعذار ای مرد عاقل

جو خرس و وضیمه ضیافات الحق | شمار ای بکامت جهان باد حاصل

القطعه فی بحر المجتث المثمن المقصور

چو دل به پرده عشاق بر کشد آهنگ | به بحر مجتث بر خوان غزل به نغمهٔ چنگ

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات | بگوی تا شودت علم و دانش دفر

قرم بالفتح شتر نر و قرم الفحل

آرزوی گوشت او ردن مردم

قلوص بفتح قاف شتر ماده

ونجه ماده شتر مرغ

۱ سُعال سرفه و سرعت شتاب و لبث درنگ | قصیر کوته و واسع فراخ و ضیق تنگ

۲ هلال ماه نو است و قمر مه و قسطر | شعاع وی نهر و صبغ چه نیکو و رنگ

۳ اشج شکسته سر و لحیه ریش و اقرع گل | اشلی و اقطع بی‌دست دان و اعرج لنگ

۴ قتیل کشته و عظم استخوان ضبع کفتار | چو فهد و دب و نمر یوز دان و خرس و پلنگ

۵ غراب زاغ هزار است و عندلیب کعیت | ولی حمامه و کرکی کبوتر است و کلنگ

۶ قصب نی آمد و ظفر فاگز و براعه غرو | چنانکه ثعبان تمساح اژدها و نهنگ

۷ فقاهه دانش و کافی بسند و طمع منش | ذلیل خوار و عزیز ارجمند و قصد آهنگ

چو طابه طیبه و یثرب مدینه ام قری | چو نکته شناس و صفا و مروه دو سنگ

جمی قرع ترع و روضه مرغزار شناس | وطر چه حاجت و صلح آشتی خصومت جنگ

سویق پست و حشیش و حریش | جشب طعام درشت است دوک چه نک

قنقاب نهی فوج حزب و ثله گروه | سبات خواب و شقر قوه لاله و ورد

ذکی است زیرک و نحریر و حبر دانشمند | ادیب را ادب آموز دان ادب فرهنگ

قسامه بنجه سوگند دان بنیده صدا است | ولی شستر مقناطیس هست نوعی سنگ

جدید و حصن قشیب و بدیع تازه و نو | شبر بچه بمچو جنبه کمان مقاتله جنگ

خلیل دوست بود خله دوستی میدان | چو خله خصلت نیکو و خال دان فرهنگ

پلنگ بباء و کاف فارسی دشمن شیر و سباع است که پلنگ از یوز و ماده پیدا میشود ۱۲

غرو بفتح اول و سکون ثانی نی میان تهی باشد که نوازند و بعربی قرناسه خوانند و نار نوشتن را نیز گفته اند که خامه باشد ۱۲

بسند بفتح با و فتح سین مهمله بر وزن سمند سزاوار و کافی و لفاف دکفا را گویند و بمعنی تمام هم هست

القطعه فی بحر الخفیف المحذوف

ای خطت رشک مشک تاتاری ... میل بحر خفیف کرداری

فعلاتن مفاعلن فعلن ... گوی چون بلبلان گلزاری

سکر مستی و صحو هشیاری ... نصر و عون و مظاهرت یاری

مبرم و متقن و متین محکم ... مظلم و داج و مدلهم تاری

وهن و وهی سست و ونی سستی ... ذل و ذلت هوان و هون خواری

ابتهال و ضراعت است و ضرع ... استکانت تضرع و زاری

ضرب جلد است و عضو هر و زدن ... ترکی ارباق هندوی ماری

قسم و حلفه و یمین سوگند ... ذمی و اهل ذمه زنهاری

یاس و حرمان قنوط نومید ... چون تعطل بطاله بیکاری

قرد گپی قضاعه سگ آبی ... حرفه بیشه حری سزاواری

عرف بوی است و عرف نیکویی ... مشک مشک و برات بیزاری

ذب دفع است و جزیه سرگزیه ... قذف و رمی است و شتم و رد خوار

القطعة فی بحر الهزج المثمن السالم

زهی دل برده از گل لاله رویت بر رعنائی ... شده دیوانه زنجیر زلفت عقل سودائی

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن ... بخوان این قطعه در بحر هزج ای نور بینائی

وقوف و حدس و شعر و فهم و علم و فقه دانائی ... غمار و حفله انبوهی جده چون فدره تنهائی

عصا ار روشکنت چون بؤس وفقر وعیله درویشی | مخاتیم ومکائل کیلها قیلوله پی را

رطب خرما وقنوان خوشهٔ خرما چون چوب | نخیل ولینه خرمابن چو سُکا سیخ خرما

جنین بت ولد بچه چو نسل ونجل زه زاده | چو کهلان مرد دو موّیت شاب وحدث برنا

تره ضغن وضغینه احنه وحقد وحنق کینه | مبسوط است وصب پستی صعود آمد دو بالائی

قبس یکپاره آتش دان کانون است آتشدان | قیشمه فاره نافه طاقت وقدرت توانائی

الی النعمت ضرر زحمت بلا هم نعمت وزحمت | کنان وکن غطا پوشش فضیح وفضیحه رسوا

سنام کتر وخیله چون عریکه اسم کوهان دان | فتوت شد جوانمردی بصارت چیت بینائی

القطعة فی بحر المضارع

از مشک تر رقم زده بر صفحهٔ قمر | جست از رخ ولبت دل افکار گلشکر

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن | بحر مضارع آمده این بحر پر گهر

۱ از میل شفره مخذی نشکرده دان دگر | فولاد انیث ضدش اشکاف کفشگر

۲ خنزیر خوک رجس نجس هلبه گاشمو | تسخین وقفش کفش نشا چون بنا خبر

۳ شکر است قبعج کبک وکین اندرون او | مهبل دهانش وقبلس وثرب آر بز

۴ کابوس دان سکاچه وضاغوط هنبدر | جاثوم هم منبّد و هتاک پرده در

۵ خصیه است خایه عانه زهار ست وثره | ثغره مغاک سینه ورماعه تار سر

۶ منهاج ومنهج وجدد وقصد راه راست | ورد وشریعت وعطن ومورد آبخور

زق خیک نحی مشک چو قربه عصام بند | شن مشک کهنه باشد و صرام چرم گر

فدان مباد و منفخه خیک همچو نیز جیغ | مسحاة بیل ممسحه ماله فلع تبر

بدع و بدیع و بدعه نو بت قدیم بار | دیرینه و اریب هنرمند ادیب هنر

خل و خلیل و حب و حبیب و خدن دوست | یحمور و عیر و صعده و مسحل چه گور خر

مسواة بیخه منقله زوز بت و مر کلنک | باشد شروف زنبر و اگار برزگر

القطعه فی بحر المضارع

ای جان من زناوک چشم تو گشته ریش | جز دل محبت زبلای غم تو بیش

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات | این بحر شد مضارع سازش تو ورد خویش

عقرب چو کژدم است حمه زهرش ابره نیش | جعبه جفیر و وفضه و قاض و کنانه کیش

اعصار گرد باد چو نکباء کج و شمال | باد جنوب ضد صبا پس دبور پیش

حمی تب و صداع و فواد و کباد هست | درد سر و دل و جگر و جرح آنگه ریش

ظهر است پشت و بطن شکم فرد پوستین | الیه لغامه دنبه شتر مرغ و نعجه میش

حانوت چون دکان شده حلتیت انگزه | باشد غرا سریشم و ثرط و دبق سریش

اکحل فراخ چشم چو اکحل سیاه چشم | اشهل چو میش چشم شمر چین قرابه خویش

مستر در رفش زرغب کیمخت صرم چرم | باشد غرا سریشم و هم ثرط دان سریش

شعب و فخذ قبیله عماره فصیله بطن
خلان چه دوستان و خلال است در میان
بارض جمیم و بشره و صمغا حشیش گاه

القطعه فی بحر الرمل

ای بگردت صف زده خوبان چو را منظره
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
شمع موم و زئیف دبهرج نا سره جهبذ گره
ثقبه سوراخ است منخل دامنی و بیزم گره
شیخ فانی و لیکن هم و هرم پیر است زال
علو بالا اسفل پستی ذیل دامن قفر تنک
مقدم العین است و ماقی موق موق و ماق
جوز گوزه لوز بادام است و شج تحایه
پس لغت اغلال بیچ دالی ...
چون اکاف است و ولیه برذعه پالان خر
برذعه قرطاه بشما کند و پالان دان اکاف
قرطاه

این شش طبقات رهط تمارای ستوده کیش
همسم چو نجذ است سر ریشم بود ریش
پس گرگدن چه کرگ جوجا موس کاوریش

مل المتمن المقصور

هیچو انجم بسته گرد ماه تابان دایره
هست این بحر رمل برخوان بصوت حنجره
شادن و خشف و غزال است و رشا آهو بره
گلستان رما شبهت و گلوب آتشرو منشار اره
خیز بون شهله عجوزه در د بیسی شهبره
جرم و بنیان و اساس اصل ... کنگره
کنج چشم و موخرش دنبال و ماذل مسخره
چون برطراط است پالوده مسمن پرواره
روث سرگین است لیکن فرث سرگین دره
مقود افسار است و مخلاط و علیقه توبره
جفن پلک و موخرش دنبال و ماذل مسخره

بست منظر رو ومزالت وبجخل آینه — بست عیسی سنک موسی دان جلاق

وحش دشتی وقنزاو عیر و مشجل کورخر — چون اتان بیدانه ماده جحش وتولب خرکره

غیر و ناهق نرخرست اما اتان ماده — عجل کوساله ولیکن جحش و تولب خرکره

القطعة فی بحر التقارب المثمن المقصور

رخت طعن خوبی زده بر قمر — لبت غنچه اگر خون در جگر

فعولن فعولن فعولن فعول — تو این بحر دلکش تقارب شمر

وجیز و ملخص بود مختصر — سوی جز نعم آری الا مکر

گاهی وگاه وگی ونو کا — وگاهی بمعنی کم اندر خبر

القطعة فی بحر المضارع

ای برده مهر از مه روی تو مشعله — مه کیست تا برو بتو کردد مقابله

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات — بحر مضارع است بخوان خوش به غلغله

خارج برون حمدیج ورحلقوم حنجله — داخل درون طبق ته و ضوضا مشغله

دالوبه خربزه آمد و بطیخ خربزه — چون کنک کاک قرص کلیچه لبا فله

قنفذ چو خارپشت سلحفات سنگ پشت — ضب سوسمار ضفدع چغز و دلق دله

جبهه چگاد و مفرق فرق دماغ مغز — ام الدماغ جای وی و جمجمه کله

حلق وخاض درد زه غیل شیر حل — اذره غرو شری جدری نقط آبله

وضع آن بچه که آخر طهرش بود علوق — یعنی آنکه بازه کونه بیاید بقا بله

مطبوخ پخته مغرفه کفلیز و چوز جوشش | اثفیه دیک پایه و طنجیر یا تله

مشط است شانه دلق کهن منساه عصا | مرط و کسا گلیم بود اربعین چله

سطر است و زبر و خط رقم سفرچه کتاب | تفتیش و بحث کافتن و فحص مسئله

منحاة رنده باشد و منقار اسکنه | مثقب متة شرک چه بود دام فخ تله

معیار چه ترازوی زر سنجه هم عمود | شاهین و فلس و کفه چه باشد دیل و پله

ملاح کشتی بان و قلس تیر کشتی است | مجذاف بیل کشتی و جرد ابود خله

آن غزوه که کرد رسول خدا درو | با دشمنان حضرت باری مقاتله

بدر و احد قریظه حنین است و مصطلق | طائف چو کنده خیبر و فتح منجله

القطعة فی بحر الخفیف المقصور

ای قدت سرو رخ گل رعنا | گل برویتو در عرق زیبا

فاعلاتن مفاعلن فعلن | وزن بحر خفیف دان این را

فرفخ و رجله بقلة الحمقا | خرفه دان فرد و منفرد تنها

معمعان است و دفء و حر گرمی | زمهریست و برد و قر سرما

ورد گل دان و هندبا کسنی | اریج و طیب و عبق بو یا

نعم و وحش چارپایه سبع | دد و جبانه دشت و دار سرا

عجز است و ورک چو ردف سرین | مثل و کفو است و شبه و ند همتا

مرطی اشتر وگنز گوزمان ثعلبان روبه و ثعال ابا

ناس و انس و اناس آدمیان پدر و مادر آدم و حوا

خس چو کاهو و صعتر ادویشن می نویسند دوخ را خلفا

آس را مورد و سوک را حماض خلبه شملید هست راب کما

قنو بسر است همچو طلع رطب خوشه غوزه شکوفه و خرما

القطعه فی الخفیف. فی بیان اسماء الانبیاء المنصرف فی الاعراب

چون بیابد ز دور بوی تو کس زنده گردد بجان مرده نفس

فاعلاتن مفاعلن فعلن خوان تو بحر خفیف موزون بس

نامهای پیمبران بی شک هست لاینصرف بکر ششش کس

صالح و هود و لوط دان و شعیب باز نوح و محمد آمد بس

القطعه فی بحر الخفیف

انچه فرمود مصطفی و نکرد پنج بود ای برادر آن دریاب

ختنه و برد الدین و اذان ولهم دادن طهارت از پس خواب

القطعه فی بحر الرمل

از مکان مستوی صحصح و هم صحصحان صک چک و پس از سمک نوعی است

صلصله حمبش صلاصل چیت آبی در غدیر همچو صلصل فاخته یا طایری مانند آن

چیت جوجم ورد ثعلبه روبه و صلصال گل ثرمله انثی ثعالب نره ثعلب ثعلبان

آب صافی و دلد هم رود واسع دان سلیل همچو دانا و فطن سر سور لیک از مردمان

قول کسان

سلسل و سلسال دان چون سلسبیل آب بلس … پس سلاسل غذب یا بردان بر

نوعی ازادوات سهام حرتا بستان سهام … پس سهام است جمع سهم و مهره سیمین نجگان

سبت شبه نعل یا دباغه جلد کاوس … چون سبات است نوم دین کیش است و قبضه تیردان

جد ابو الاب هم ابو الام وغنی و بخت جد … ضد منزل و جد چو جاه چون ابو الجن است جان

عبد بنده مقتدر قادر توانا چون قدیر … اسم ناظم شاعر است و مت فیه انذران

القطعة ۷ فی بحر الخفیف فی انواع اللغات العرب

نوعهایی لغت زمن بشنو … اولا اصلی است همچو عماد

پس مولد چو ضفدع و طاجن … باز تشنجین و طیجن ای استاد

وز معرب شناس صنج و دلق … یلمق و قفش و بهرج است و مباد

وز معجم سنخ و کسوت و فرق … عدل و بعض و دوام و استعداد

نبل و شنف و ذفر و دلیت و نائی … قرء و قطن بیع و ازاضداد

مشترک جاریه چو عین و رجا … مترادف جنان و قلب و فواد

مختلف در میان عرب و عجم … جزر و جوز و طاس و طشت افتاد

عسل و بر در احقیقت دان … ازیی و قررا مجاز دان چو سداد

القطعة ۸ فی بحر الرمل فی اسماء القراء

از مدینه نافع و ابن کثیر از مکه دان … عاصم و حمزه کسائی هر سه از کوفه امام

ابن عامر شامی و ابو عمرو بصری بخلاف … هفت قاری و بلادشان این که آوردم تمام

بود هر یک را دو کاتب راوی در شاطبی … بود یک راوی و نیکو شد مقفل السلام

بفتح صاد و دال مهملتین و یلمق و قفش و بهرج که در اصل جنگ و دله و قبا و کفش بهره بود در عجم مجموع گذشت

چهارم لغت معجم است و آن لغت است عربی که عجم استعمال کنند

پنجم لغت اضداد است و آن لفظی است که …

ششم لغت مشترک و آن لفظی است … از یک معنی داشته باشد

هفتم لغت مترادف است و آن لفظی چند است که یک معنی داشته باشد

هشتم لغت مختلف است و آن لفظی است که اختلاف در … عرب با عجم است

نهم لغت حقیقت است و آن لفظی است مستعمل در معنی اصل خود چون عسل بفتح عین و سین مهملتین یعنی انگبین و بر … و حقیقة فعیلة است از حق

دهم لغت مجاز و آن لفظی است در غیر معنی اصل مستعمل بجهت مناسبت با معنی اصل چون ازیی بفتح همزه …

القطعه ۷۲ فی بحر الرمل فی ذکر اسماء اربعة عشر معصوما

نام مهانی چارده معصوم در یک بیت بین
گفت خواهم تا بماند یادگار اندر زمین

مصطفی و سه محمد مرتضی و سه علی
جعفر و موسی و زهرا یک حسین و دو حسن

القطعه فی بحر الهزج المثمن السالم فی اسماء ایام الشهور الشمسیة بلسان الفرس

زهی رویت که رشک نوبهار خور داد و مهر بیداد
ترا پیوسته با عشاق کار داد و بیداد

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
بلی این را هزج گوید که اندر علم او استاد است

نخستین اورمزد و بهمن و اردی بهشت آنگه
دگر شهریور اسفندارمذ خورداد امرداد است

زدیبادر گذشته آذر و آبان و خور زیم دان
چو ماه و تیر و گوش و دی بمهر از بنیم افتاد است

به بین مهر و سروش و رشن و فروردین و بهرام است
چو رام و باد و دیباد دین ارد و استاد است

پس آنگه آسمان زمیاد و ماراسفند انیران بین
که نام سی و دو روز از حکیمی فارسی یاد است

حساب زوج و فرد بقول مرتضی علی کرم الله وجهه

وفی الزوج والفرد یسموا اقلها
واکثرها عند الطالب غالب

ویغلب المطلوب اذا الزوج استوی
وفی استواء یغلب طالب

ترجمه بفارسی

ای آنکه حسن روی تو از مهر برتر است
مه را بخاک پای تو بر دیده افسر است

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
بحر مضارع آمده هم عقل رهبر است

در زوج و فرد نصرت اعداد کمتر است
در مختلف شونظر زان اکثر است

گر زوج مستوی شده مطلوب میبرد
در فرد مستوی شده طالب مظفر است

القطعه فی بحر الهزج المسدس فی الاوزان

زهی رویت بخوبی مهر تشویر
بپای عقل از زلف تو زنجیر

مفاعیلن مفاعیلن فعولن
مسدس دان هزج ای ماه تنویر

امام علی ابن ابی طالب امام حسن امام حسین امام زین العابدین امام محمد باقر امام جعفر صادق امام موسی کاظم امام علی رضا امام محمد تقی امام علی نقی امام حسن عسکری امام محمد مهدی

که این سی روز مه را از حکیم یاد است

بود هر دانکی را کان چار تسوست طسو   تسوئی زآن بود یک حبه ای پیر

وزان هر حبه باشد وزن دو جو   کم و بیشی ندارد آنچنان گیر

جوی شش خردل است و خردلی را   ده و دو فلس دان از روی تقدیر

تقدیر

بود هر فلس زآنها شش فتیله   فتیله شش نقیر است ای جهانگیر

نقیری هشت قطمیر است وانکه   ده و دو ذره دان تو وزن قطمیر

هبا هفت است از هر ذره لیکن   محاسب باید آرد تا به تقریر

القطعه فی بحر الخفیف فی اعداد سور القرآن فیه سجده

ای گل از روی تو شده پژمان   نرگس از چشم تو شده حیران

فاعلاتن مفاعلن فعلن   نام این بحر شد خفیف بدان

سورهائی که آیه سجده است   چارده دان تو جمله در قرآن

اول اعراف و رعد و نحل اسری   مریم و حج و سوره فرقان

نمل و هم سجده ص و حم است   نجم و انشقت است و اقرا خوان

شافعی راست سجده آخر حج   همچو در فرض مذهب نعمان

القطعه فی خواص البروج اثنا عشر

حمل است آتشی و شیر و کمان   طبع جوزا و دلو و ... هوا

میزان

ثور خاکی و جدی خوشه چنان   دانکه خرچنگ و حوت و عقرب ما

القطعه فی ذکر الوحی و اعداد ختن الرسول

نبی را دو ساتی بود وحی از خدا   یکی زان خفی بود و دیگر جلی

سه داماد بودند از مصطفی   ابوالعاص و عثمان و دیگر علی

تمت

تفصیل دویست و بیست بیت نصاب صبیان ابونصر فراهی غیر ملحقات

۱۲
قطعه اول: اله، سقر، ربه، تفت، فرس

رجل، قنات، کران، قطعه دوم ۱۰ ضیا، ذهیب

نحاس، جرار، عصف، عجاج، حشاشه، یغوث، صنم، جو عود

قطعه سوم ۹ جید، عرش، ذئب، عین، هربنه

رق، نیک، حنظ، لجه، قطعه چهارم ۱۱ فرلیس

قطاب، مرینه، صحیفه، بنیب، حدیقه، احد، ولید ستبه، عقار

غرب، قطعه ۱۶ پنجم، قریب، رحم، نزله، ملک، فلق

حمل بزه، بعید، علات، سوار، بدر، قمیص، اجاج، شرازه

عجلی، خدام، رکاز، قطعه ۹ ششم، فرخ، اصف، جندل

جود، عنین، ظفر، قطعه ۶ هفتم، سعال، ملل، انسج، قینک

غراب، قصب، قطعه ۴ هشتم، تراب، ده اسبد، لطیم، بدین ده

قطعه ۱۰ هشتم، صبی، عرض، عذر اس، ذوب

جبی، حطب، مناص، حلم، ذیاب، قطعه ۹ نهم، من عرض

درست، اناجون، انتم، ال دلو، ذبیس، ددو، در نیزی، ملک، هببله، معقد، بزرحم

قطعه ۱۱ دهم، رجا، حضیض، طعام، وقصدره، سمنی، سمید

قطیع، ابوالملیح، صغیر، تربح، عطاس، قطعه ۹ یازدهم

١ قرم ٢ عقوه ٣ لون ٤ زبره ٥ لغت ٦ ثغر

١ ادمی ٨ اصبع ٩ سهم قطعهٔ ٣ دوازدهم ١ مبارز

٢ غضنفر ٣ رقاد قطعهٔ ١ سیزدهم ١ بصن قطعهٔ ٢ چهاردهم

١ نه جفت ٢ بام قطعهٔ ١ پانزدهم ٢ فرزندی با فاطمه

قطعهٔ ١ شانزدهم ٢ مولی ١ ثوبان ٢ قطعهٔ ١ هفدهم ٣ نور ١

٢ بیع اول ٣ تحریمه قطعهٔ ١ هژدهم ٢ زجیر ١ کتیبه ٢ قطعهٔ ١ نوزدهم

١ ده یار ٢ سعدت قطعهٔ ١ بیستم ٣ حشن ١ ناخش ٢ حزان ٣

قطعهٔ ١ بیست ویکم ٢ دولشرین ١ حزیران ٢ قطعهٔ ١ بیست ودوم ٢

١ زوزوردی ٢ لبس ار قطعهٔ ١ بیست وسوم ٢ موبشی ١ النقاه ٢

قطعهٔ ١ بیست وچهارم ٣ حمل ١ ثور ٢ تیر ٣ قطعهٔ ١ بیست وپنجم ٢

٣ جوزا ٢ دلو قطعهٔ ١ بیست وششم ١ تبیع ١ قطعهٔ ١ بیست وهفتم

١ مخاض قطعهٔ ١ بیست وهشتم اشعر ١ قطعهٔ ٢ بیست ونهم زروی ١ دبهجه ٢

قطعهٔ ١ سیم ١٥ کتف شانه ١ صمم ٢ سحاب ٣ ربیع ٤ عدو ٥

٦ ابی ٧ شغب ٨ کاف ٩ تقی ١٠ وتند ١١ خفر ١٢ صغر

١٣ عنا ١٤ عرین ١٥ تنوفه قطعهٔ ٩ سی ویکم ١ طور ٢ میزان

٣ لوح ٤ جسم ٥ سوز ٦ قلت ٧ لداع ٨ جمع ٩ عی

قطعه ٦

